به نام خداوند بخشاینده و مهربان

از : مصطفی حسینی طباطبائی :

نقد روشنفکری دینی !!

(بخش اول)

اخیراً دکتر عبدالکریم **سروش** دربارهٔ روشنفکری دینی به سخن پرداخته است و چون در گفتمان ایشان از این مقوله بحث شده که جمع میان روشنفکری ودینداری، امری ممکن‌است، مخالفان اسلام به دست وپا افتاده‌اند که این‌معنا را ردّ وانکار کنند. از جمله آقای **فروزنده** (مصاحبه-گر با سابقه) در شبکهٔ تلویزیونی «**اندیشه**» برنامه‌ای ترتیب داده و از آقای بهرام **مشیری** دعوت نموده است تا به نقد سخنان دکتر سروش بپردازد. آقای مشیری هم بنا بر عادت معهود و روش مألوف خود! ابتدا مقداری اهانت به همهٔ انبیاء و اولیاء روا داشته است و سپس به هردینداری که از روشنفکری دم زده حمله‌ور شده و تا می‌توانسته به شتم و استهزاء آنان پرداخته است. من دراینجا قصد دفاع از مدّعیان روشنفکری دینی را ندارم ولی می‌خواهم از آقای مشیری بپرسم در کدام قاموس آمده که لازمهٔ نقد علمی، مسخره کردن[1] و بدزبانی نسبت به طرف مقابل است آنهم درهنگامی که وی حضورندارد تا از خود دفاع نماید؟ و کجا گفته‌اند

---

(۱) ـ مشیری درسخنرانی‌خود، حرف «راء» را در زبان مرحوم دکترشریعتی به استهزاء گرفته بود. آفرین بر ادبش!

که نقّاد سخن، بدون دلیل و مدرک فقط باید ادّعاهای خود را با تلخ‌ترین صورت تکرارکند؟ آیا اینست روش نقد علمی به نزد مخالفان دیانت ؟!

آقای مشیری می‌گوید : دینداری با روشنفکری سازگار نیست. سپس نتیجه می‌گیرد که : اگر کسی بخواهد به خداوند و دین عقیده داشته باشد فقط می‌تواند در **قلبش** دیندار باشد و حق ندارد آنرا ابراز کند ! عجبا جناب مشیری هنوز دستش به جایی بند نشده، فرمان **سلب آزادی بیان** را صادرمی‌کند ! وای اگر ازپس این ضعف، قدرتی به‌دست آورَد ! حضرت مشیری گویا نمی‌داند و یا تجاهل می‌کند که شعار نخستین دموکراسی اینست که امثال بنده و ایشان، هردو بتوانیم سخن خود را آزادانه بگوییم ودیگری را به سوی رأی خود فراخوانیم. پس جناب نقّاد، دمکرات و آزادمنش نیست بلکه متأسّفانه زورگوی محض و دیکتاتور خالص است که حتّی وعدهٔ آزادی را هم به مردم نمی‌دهد !

آقای مشیری، روشنفکری را برخاسته از «**رنسانس**» معرّفی می‌کند ولی نمی‌داند (یا اعتراف نمی‌کند) که آشنایی با علوم رایج درجهان اسلامی، ازجمله امور مؤثّر ومحرّک در رنسانسِ غرب بوده است؛ حقیقتی که نویسندگان «**تاریخ علم**» امثال **جان برنال** و **پی‌یر روسو** و دیگران بدان اعتراف نموده‌اند. به‌عنوان نمونه : **برنال** در کتاب پرفایدهٔ «**علم در تاریخ**» که به همّت آقایان اسدپور و کامران فانی ترجمه شده، می‌نویسد :

«اسلام محلّ التقای دانش آسیایی و اروپایی(یونانی) بود. بالنّتیجه اختراعات کاملاً جدیدی صورت گرفت که برای تکنولوژی یونانی و رومی ناشناخته و یا دسترس‌ناپذیر بود. ازجمله می‌توان از مصنوعات

فولادی، ابریشمی، کاغذسازی وظروف چینی لعابی نام برد. این اختراعات به نوبت خود مبنای ترقّیات بیشتری را تشکیل دادند که موجبات تحرّک غرب و تحقّق انقلاب عظیم **علمی و فنّی** قرون هفدهم و هیجدهم را در این دیار فراهم آوردند.» (جلد۱ ، صفحۀ ۲۰۸).

بازار معرفتی که مسلمانان از **علم و حکمت** به‌ویژه در **اسپانیا** براه انداخته بودند، اروپائیان را با امور نوظهور آشنا کرد و انگیزۀ تحوّل در آنها شد. پی‌یرروسو در«**تاریخ علوم**» می‌نویسد: درحالیکه اروپای مسیحی قرون وسطی خودرا در زیر مباحثات گردوخاک‌آلود دفن می‌کرد، اسپانیای عرب درخشندگی خارق‌العاده‌ای تحصیل کرده بود . دانشگاههای شهر سویل (اشبیلیه) و تولدو(طلیطله) و کوردوا(قرطبه) مراکز فرهنگی بزرگی شده بودندکه جوانان فرانسوی وآلمانی وانگلیسی به آنها هجوم می‌کردند و این دانشگاهها، ثروتهای بیکرانی را، که برای این جوانان تصوّرناکردنی بود، درمقابل چشمهای خیرۀ آنان نمودارمی‌ساختند (تاریخ علوم، ترجمۀ آقای حسن صفّاری، صفحۀ۱۲۷). من نمی‌خواهم دراینباره به تفصیل بحث کنم و چیزی را که درتاریخ علم، روشن ومسلّم‌است به اثبات رسانم ولی می‌خواهم زیاده‌روی و کتمان حقایق را در سخنان آقای مشیری گوشزد کنم .

آقای مشیری می‌گوید : در قرون وسطی به‌عنوان نمونه، یک دانشمند برجسته نداشتیم چون دیانت بر مردم حکومت داشت ! و بازهم تجاهل می‌نماید که این امر مربوط به دنیای مسیحیّت بود، نه جهان اسلام! در همان روزگاری که مسیحیان در تاریکی و تعصّب قرون وسطایی بسر می‌بردند، ما دانشمندان برجسته و فراوانی چون **ابن سینا** و **ابن هیثم** و

بیرونی و **زهراوی** و **فرغانی** و **ابوالوفاء** و **زرقالی** و **طوسی** و غیرایشان داشتیم که درعین دانشمندی، دین‌باور هم بودند زیرا که اسلام از آغاز ظهور خود، از «**علّم بالقلم**» و «**ن و القلم**» سخن گفته بود و مسلمانان را به فریضهٔ «**طلب علم**» تشویق می‌نمود. آقای مشیری به‌دستاویز دوری مسیحیّت از دانش، همهٔ ادیان را به جهل محکوم می‌کند و مغالطهٔ «**قیاس کل به جزء**» را روا می‌دارد. باوجود این همواره از مغالطات دیگران دم می‌زند و انتقاد می‌کند! و به‌قول حضرت **مسیح**(ع) : موی را در چشم برادرش می‌بیند ولی چوب را در چشم خود نمی‌بیند!

آقای مشیری ادّعا دارد که : دین مبتنی بر تعبّد است نه تعقّل ! باید ازایشان پرسید : مگر دهها بار جملهٔ «**لعلّکم تعقلون**» و «**لعلّکم تتفکّرون**» را درقرآن ندیده‌اید که این‌چنین تیر به تاریکی می‌اندازید؟ شما مسیحیّت کلیسایی و محرَّف را با اسلام عوضی گرفته‌اید و متوجّه نیستید! قرآن می‌گوید در همهٔ امور، چه دنیوی و چه اُخروی، باید تفکّر کرد : **لعلّکم تتفکّرون فی الدّنیا و الآخرة** (بقره : ۲۱۹ و ۲۲۰) و مسلمان با تعقّل به معرفت خدا می‌رسد و به اطاعت او می‌پیوندد و زیربنای تعبّد وی نیز تعقّل است.

آقای مشیری می‌گوید : علم آمد و دین را کاملاً به عقب‌نشینی واداشت! هرچند جناب مشیری درس دین نخوانده ولی انتظار نمی‌رفت که از تاریخ هم بی‌خبر باشد. آری در مغرب‌زمین علم و دین با یکدیگر به منازعه برخاستند و کلیسا عقب‌نشینی نمود ولی در محیط اسلامی به عنوان مثال چون سخن از کروی بودن و حرکت زمین به‌میان آمد، کسی

همچون **گالیله** به محاکمه کشیده نشد و حتّی چون از تکامل جانداران سخن رفت، هیچکس را به‌خاطر پذیرفتن این تئوری، محاکمه و تکفیر نکردند. به‌ویژه که پیش‌از **لامارک** و **داروین**، در جهان اسلام فرضیّهٔ مزبور در آثار **اخوان الصّفا** مطرح شده بود. هنگامی که هیئت **بطلمیوسی** شکست خورد، جامعهٔ مسلمانان دین خود را ازدست ندادند و به‌دلیل وسعت نظر اسلامی، دربرابر اخترشناسی جدید مقاومت نکردند. پس داوری شما دراینباره برای ما محلّی از اعراب ندارد هرچند برای مسیحیان به‌جا باشد (که آنهم در نکات اساسی دین نیست). ما تمدّن جدید را در آراء علمی و امور مفیدش با تعالیم قرآن در تعارض نمی بینیم و **عقل‌گرایی** درمیان ما سابقه‌ای دیرینه حتّی بیش از عُمر «**معتزله**» دارد !

آقای مشیری می‌گوید : **رنه دکارت** فیلسوف فرانسوی چون عقل‌گرا بود، کتاب مقدّس را نمی‌پذیرفت ! آری، مسلمین هم از روزگار دیرینه، نقّاد کتاب مقدّس بودند و در آثار خود آن را غیرقابل اعتماد می‌شمردند. این **عبدالله بن عبّاس** پسرعموی پیامبر(ص) است که به‌گزارش **بخاری** گفته : **انّ أهل الکتاب بَدَّلُوا کتابَ الله و غَیَّرُوه !** (بخاری، جزء ۹، صفحهٔ ۱۳۶). یعنی : «اهل کتاب، کتاب خدا را تبدیل کرده و آن را دگرگون ساخته‌اند». درعین حال کتاب مقدّس حقایقی را هم به‌همراه دارد و یکسره انباشته از اباطیل نیست ولذا دکارت هم برعکس نظر آقای مشیری بی‌دین نگشت و در آثارش هرگز با دیانت ستیزه ننمود. (به کتابهای : **اصول فلسفه** و **تأمّلات در فلسفهٔ اولی** و **اعتراضات و پاسخها** و رسالهٔ **روش راه بردن عقل** از آثار دکارت نگاه کنید).

آقای مشیری گمان می‌کند که دانشمندان طبیعت‌شناس همگی با دیانت به مخالفت برخاسته‌اند ! امّا این رأی هم مانند غالب آراء جناب مشیری افراطی و نادرست است. به‌عنوان نمونه **ماکس پلانک** فیزیک‌دان بزرگ آلمانی و مبدع نظریّهٔ **کوانتوم** که حتّی **اینشتاین** را تحت تأثیر قرار داده بود، می‌گوید :

«**در هیچ‌جا میان دانش و مذهب ناسازگاری نمی‌بینیم بلکه در نکات اساسی همگرایی هم مشاهده می‌کنیم. آنچنان که بسیاری از همعصران ما می‌پندارند یا بیم دارند، مذهب و دانش نافی یکدیگر نیستند بلکه مکمّل یکدیگرند. برجسته‌ترین دانشمندان مانند کپلر، نیوتن، لایپنیتز درعین‌حال مردانی عمیقاً مذهبی بوده‌اند**». (ازسخنرانی ماکس پلانک در ماه مه ۱۹۳۷ در لیتوانی تحت عنوان : **دانش و مذهب**، ترجمهٔ آقای مرتضی صابر).

آقای مشیری می‌گوید : دینداران به اسباب طبیعی قائل نبودند و همهٔ امور طبیعت از باد و باران و غیره را به خدا نسبت می‌دادند؛ علم، اسباب طبیعی را کشف کرد و دین شکست خورد ! درست برعکس پندار آقای مشیری، اسلام به اسباب طبیعی معترف است و خدا را «**مسبِّب الأسباب**» می‌داند و اساساً این نام، یکی از اسماء حُسنای خدا در اسلام شمرده می شود. آیهٔ شریفهٔ **آتیناه من کُلّ شیء سببا** (کهف : ٨٤) و حدیث : «**أبی الله أن یجری الأمور إلاّ بأسبابها**» در زبان اهل علم جاری است. کتاب «**باد و باران در قرآن**» اثر مرحوم مهندس **مهدی بازرگان** نیز به‌کلّی رأی آقای مشیری را در «نگاه قرآن به علل و اسباب طبیعت» ابطال می‌کند[1].

---

(1) ـ اسباب طبیعی هرگز وجود صانع عالم را نفی نمی‌کنند، همانند ساعتی که به وسیلهٔ ابزارمخصوصی کار می‌کند ولی آن وسائل نفی کنندهٔ مخترع ساعت نیستند.

آقای مشیری می‌گوید : دین امری ابدی وتغییرناپذیراست و با تحوّلات دنیا تناسب ندارد. ایشان نمی‌داند(چون درسش‌را نخوانده) که احکام دین حتّی درعباداتی مانند نماز و روزه به‌هنگام بیماری و سفر تغییر می‌کند تاچه رسد به احکام اجتماعی اسلام که به قول فقهاء گاهی احکام ثانویّه پیش می‌آید و احکام اوّلیّه دچار تغییر می‌شود و به‌طور کلّی قواعد **لاحرج** و **لاضرر** و امثال اینها در شرائط گوناگون با حاکمیّت بر احکام دیگر آنها را به تغییر وامی‌دارد و همین‌است راز پایداری دیانت اسلام که شرائط گوناگون را می‌پذیرد.

آقای مشیری می‌گوید : در تورات از «**آخرت**» به هیچ‌وجه خبر و اثری نیست وانبیاء بنی‌اسرائیل به **معاد** معتقد نبودند **!** شگفتا از این دین‌شناس عجول و ملاّی ناخوانده‌درس **!** که روشن‌ترین اموررا در ادیان توحیدی انکارمی‌نماید. موضوع معاد یا زندگی پس‌ازمرگ را، هم انبیاء بنی‌اسرائیل مطرح کرده‌اند و هم در انجیل هست و هم در اوستا آمده و قرآن نیز بحث معاد را کامل فرموده است و من دراینجا تنها به نقل چند فقره از تورات و کتب انبیاء می‌پردازم :

در **تورات موسی**، سفر تثنیه باب سی و دوم آمده است :

«با من خدای دیگری نیست، من می‌میرانم و زنده می‌کنم».

در کتاب اول **سموئیل نبی**، باب دوم (از پیامبران قدیم بنی‌اسرائیل که شاول را به پادشاهی برگزید) آمده است :

«خداوند می‌میراند و زنده می‌کند، به قبر فرودمی‌آورد و برمی‌خیزاند».

در کتاب **اشعیاء نبی** (پیامبر بنی‌اسرائیل در دورهٔ حزقیا پادشاه یهود) باب ۲۶ آمده است :

مردگان تو زنده خواهند شد و جسدهای من برخواهندخاست».

در کتاب **دانیال نبی** (که در زمان بلشصّر می‌زیست) باب دوازدهم آمده است :

«بسیاری از آنان که در خاک زمین خوابیده‌اند، بیدار خواهند شد، امّا اینان به جهت حیات جاودانی و آنان (دیگران) به‌جهت خجالت و حقارت جاودانی».

عبارات فراوان دیگری ضمن **کتاب مقدّس** دراینباره آمده که من از آوردن همهٔ‌آنها خودداری ورزیدم زیرا : «در خانه **اگر کس است یک حرف بس است**» !

اشتباهات جناب مشیری در امر دیانت مقصور و محدود بدانچه گفته‌ایم نیست و ما در نوارهای گوناگون خود قبلاً بدانها تصریح کرده‌ایم و در بخش دیگر از همین مقاله، لغزشهای عمدی و سهوی ایشان را به خواست خدا، نشان خواهیم داد.

تجریش ـ مصطفی حسینی طباطبائی